

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۱۰

مدت زمان: ۴۲ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۴,۸۵ MB اندازه نسخه پر حجم: ۹,۷۱ MB دانلود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

خدای سبحان، حمید مطلق

در تفسیر کلمه ُ حمد ملاحظه فرمودید که حمد اولاً و بالذات از آن خدای سبحان است. زیرا اگر در برابر کمال ذاتی باشد، خدا محمود است. اگر در برابر انعام و لطف باشد، خدا محمود است. و اگر در برابر رحمت و رحیمیتی که به انسان می‌رسد چون از ناحیه ُ خداست پس خدا محمود است لذا خدا حمید مطلق است. و این آیات کریمه که حمد را برای خدای سبحان اثبات می‌کنند، در کنار این اثبات برهانش را هم ذکر می‌کنند.

دو برهان بر اختصاص حمد به خدای سبحان

اول اینکه الحمد لله. چرا الحمد لله؟ برای اینکه او الله است. الله، ذات مستجمع همه کمالات را می‌گویند. و اگر حمد در برابر کمال است، چون خدا کامل است، پس محمود است. هر کاملی محمود است و خدا کامل است، پس خدا محمود است. الحمد لله چون «الله» اگر اسم شد برای ذات مستجمع جمیع کمالات، و حمد هم در برابر کمال است پس «الله» محمود است. الحمد لله چرا لآنه الله است. این بحث قبلاً هم گذشت که تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است. اگر گفتند اکرم العالم یعنی اکرمه لعلمه. اگر گفتند الحمد له باید دلیل اقامه کنند. چرا الحمد له؟ لآنه الله. چون الله است، مستجمع همه کمالات است، حمد از آن اوست. ولی اگر گفته شد الحمد لله این تعلیق حکم به وصف است که مثل این است که بگوییم الاکرام للعالم. اگر گفتیم الاکرام للعالم، این در حقیقت بیان سبب حکم است که سبب ثبوت محمول برای موضوع، خود موضوع است. اگر گفتیم الجنة للمطیعین، النار للملحدین، این تعلیق محمول برای موضوع دلیل را خود موضوع در بر دارد. الجنة للمطیعین. چرا؟ لانه مطیع است. النار للملحدین، چرا؟ چون او ملحد است. الاکرام للعالم، چرا؟ چون او عالم است. ولی اگر گفتیم الاکرام لزید، دلیل می‌خواهد که انسان باید بگوید که لآنه عالم، از این جهت باید او را اکرام کرد. پس اگر گفته شد الحمد لله حمد مال «الله» است چون «الله» ذات مستجمع جمیع کمالات است همین جامعیت کمال سبب ثبوت حمد برای خدای سبحان خواهد بود. این یک دلیل. دلیل دیگر که خدای سبحان محمود است این است که او «رب العالمین» است. حمد در برابر تدبیر و تربیت است و خدای سبحان رب و مدبر و مربی است. پس خدا محمود است. خدا مدبر و مربی است. هر مدبر و مربی محمود است. پس خدا محمود است. این دلیل دوم.

سؤال...

جواب: چون دیگر عالمین در تحت تدبیر اوست، پس همهٔ حمد مال اوست. اگر یک گوشهٔ عالم را دیگری تدبیر بکند گوشه‌های دیگر را خدا می‌شود گفت به اینکه حمد همه‌اش مال خدا نیست. اما اگر عالمین را خدا دارد تدبیر می‌کند، پس احدی حق محمود شدن ندارد. همهٔ حمدها از آن خدای سبحان است. *«الحمد لله رب العالمین»*(۱) وقتی که انسان بتواند یک حقیقت کلی را انشا کند، و حقیقت جزئی را انشا کند، محدود را انشا کند، نامحدود را انشا کند، دیگر آن مسئله حل است. ما یک وقتی یک حمد خاص را انشا می‌کنیم یک وقتی حمد عام را. می‌گوییم جمیع شکرها را ما هم اکنون انشا می‌کنیم لله سبحانه تعالی. دلیل دوم به اینکه حمد مال خدای سبحان است این است که خدا رب العالمین است. ربوبیتش حد وسط است برای ثبوت حمد برای خدای سبحان. خدا رب است و هر ربی محمود است، پس خدا محمود است.

رب در لغة و ارتباط آن با مربی

رب لغةً غیر از مربی است. چون آن اضعف است و آن ناقص یایی. رب با تربیب و مانند آن در ارتباط است. مربی با تربیت و مانند آن در ارتباط است. اما نزدیک به همد و تقریباً متلازم همد. که تربیب با تربیت نزدیک همد. رب یعنی مالک مدبر. لازمهٔ مالکیت و مدبر بودن همان مربی بودن است. لذا در تفسیر رب، مدبر گفته شده است و مربی هم گفته شده است. و گرنه از نظر لغت این مضاعف است و آن ناقص. چون او رب عالمین است، پس محمود است.

انبیاء و توحید ربوبی

تمام تلاش‌های انبیا (علیهم‌السلام) برای توحید ربوبی بود. در ربوبیت با انسانها درگیر بودند. یک سلسله عقایدی است که غیر از مسئلهٔ جهان‌بینی و نظر علمی، اثر عملی ندارد. یعنی مستقیماً اثر عملی ندارد. مثل اعتقاد به اینکه در جهان یک موجودی است به نام واجب الوجود. آیا یک همچنین چیزی

که هستی عین ذات او باشد هست یا نه؟ این یک اختلاف علمی است و عقلی و نظری. اما تماس مستقیمی با کار انسان ندارد. و بعد از مسئلهٔ توحید واجب که واجب موجود است و واحد است لا شریک له، سخن از توحید خالقیت است که خالق در جهان هست. این نظام آفرینش را خدا آفرید. سماوات و ارض را خدا آفرید. در خالقیت که یک مسئلهٔ عقلی و نظری است خیلی اختلاف هم نیست. و اثر عملی هم ندارد. که انسان بگوید این نظام را خدا آفرید چه بگوید نظام را خدا نیافرید.

اعتقاد و ثنیین حجاز درباره خالقیت و ربوبیت خدا

لذا مشرکین و وثنیین حجاز هم از پذیرش توحید خالق هم استنکاف نداشتند. *«لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله»*(۲) می گفتند این نظام را «الله» آفرید. اما خدایی که آسمان و زمین را خلق بکند کاری هم با انسان نداشته باشد، انسان در برابر او مسئول نباشد، این را همهٔ بت پرستان هم قبول داشتند. عمده توحید ربوبی است که بعد از توحید خالق یعنی بعد از اینکه ثابت شد الله واجب موجود و الله خالق لا شریک له. بعد از این دو مرحله سخن از ربوبیت است که الله رب العالمین و لا شریک سواه و لا شریک له و لارب سواه. اینجاست که درگیری انبیا با دیگران است. انبیا می گویند آنکه آفرید باید پیروانند، دیگران می گویند نه؛ یا اصلاً بشر رب نمی خواهد یا اگر هست این بتها و ستاره ها و قدیسین بشر یا جنیان و امثال ذلک ربوبیت انسان را به عهده می گیرند. برای اینکه از زیر بار اطاعت و مسئولیت بیرون بروند ربوبیت را نمی پذیرند. پذیرفتن خالقیت یک امر سهلی است. قبول دارند که آسمان و زمین و انسان را خدا خلق کرده است. اما این خدایی که خالق است از انسان مسئولیت می خواهد و انسان در برابر او باید اطاعت کند و حرف او را بشنود و لا غیر، اینجاست که بین انبیا و غیر انبیا درگیری است. و تلاش قرآن کریم برای توحید ربوبی است که ثابت

کند او رب است و لا غیر. همهٔ نظام را او می‌پروراند، انسان را هم او تدبیر می‌کند و می‌پروراند. انسان در برابر او مسئول است باید حرف او را گوش بدهد و لا غیر. این توحید ربوبی است.

دو برهان بر توحید ربوبی

ربوبیت خدای سبحان را قرآن کریم از دو راه اثبات می‌کند. یکی اینکه ربوبیت با تحلیل عقلی به همان خالقیت برمی‌گردد. اگر خدا را قبول دارید که خالق است، ربوبیت را هم باید بپذیرید از آن خداست چون ربوبیت یک نحوه خلقت است. راه دوم آن است که روی تلازم نه روی تحلیل عقلی، کسی می‌تواند رب باشد که آفریده باشد چیزی را. اگر کسی چیزی را آفرید می‌تواند او را پروراند. اگر کسی چیزی را نیافرید و از خلقت او، سازمان اصلی او بی‌خبر است، قدرت تدبیر او را هم ندارد. پس خدا رب است و لا غیر. یا برای آنکه ربوبیت با تحلیل عقلی به خالقیت برمی‌گردد یا برای آنکه ربوبیت از آن کسی است روی تلازم که خالق باشد. آنکه آفرید می‌تواند و می‌داند که چگونه پروراند نه بیگانه. اما راه اول که راه تحلیل عقلی است؛ ربوبیت عند التحلیل به ایجاد روابط برمی‌گردد. خدای سبحان یک چیزی را می‌پروراند یعنی چه؟ یعنی کمالی را به یک امر اعطا می‌کند. صفتی را به یک موصوف مرحمت می‌کند. خدای سبحان درخت را می‌پروراند یعنی چه؟ یعنی نمو را به درخت می‌دهد. مثمر شدن را به شجر می‌دهد. و مانند آن. انسان را می‌پروراند از نظر جسم یعنی چه؟ یعنی کمالات بدنی و نیروهای ادراکی و تحریکی را به او اعطا می‌کند. این معادن دل خاک را خدا می‌پروراند یعنی چه؟ یعنی این خاکهای مستعد را به صورتهای گوناگون معدنی در می‌آورد. پس ربوبیت وقتی تحلیل بشود به خالقیت برمی‌گردد. رب یعنی کسی که روابط بین کمالات و مستکمل‌ها را بیافریند. رب یعنی آن موجودی که کمال را به مستکمل و مستعد اعطا بکند. این یک نحو خلقت است. اگر خدا خالق است و لا غیر یعنی غیر خدا احدی خالق نیست پس خدا باید رب باشد و لا شریک له.

کسی رب نیست الا الله. چو ربوبیت به خلقت برمی گردد عند التحلیل. لذا قرآن کریم به مشرکین می گوید روی جدال احسن: اگر شما می پذیرید همه چیزها را خدا می آفریند باید بپذیرید که تدبیر و تربیت همه چیزها هم از آن خداست و لا شریک له لا رب سواه. این برهان اول. اما برهان دوم که توحید ربوبی را روی تلازم اثبات می کند، نه روی تحلیل معنای ربوبیت، این است که اگر کسی خواست، مبدأی خواست چیزی را بپروراند جز آن است که باید به همه اسرار درونی او باخبر باشد. جز آن است که باید به همه چیزهایی که با او در ارتباطند یا او با آنها در ارتباط است، بداند. جز آن است که باید آن توان را داشته باشد که این پیوندها را مستحکم بکند. این ملازم است با خالقیت کسی که خلق کرد می داند این اشیاء چی می طلبند با چی در ارتباطند چه چیز با آنها سازگار است چه چیز با آنها سازگار نیست. لذا قرآن کریم می فرماید تدبیر جهان جز به عهده خدا به عهده احدی نخواهد بود. آنکه آفرید می تواند بپروراند. پرورش صفت آفریدگار است. او که ﴿أعطی کل شیء خلقه﴾ (۳) هم او باید هدایت کند. ﴿ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی﴾ (۴) یعنی او را به جهاز درونی آماده کرد، مجهز کرد سپس او را به هدفهای خاصش هدایت و راهنمایی کرد. ممکن نیست غیر خالق بتواند ربی برای مخلوق باشد. با این دو برهان در سراسر قرآن کریم ملاحظه می فرمایید که خدای سبحان توحید ربوبی را اثبات می کند به آنها که در برابر غیر خدا خاضعند می فرماید به اینکه کسی که شما را آفرید باید بپروراند. خدا رب العالمین است و لا شریک له. و مشرکین در این ربوبیت گیر داشتند.

توحید ربوبی پشتوانه توحید عبادی

و اگر توحید ربوبی تثبیت بشود، توحید عبادی هم تثبیت خواهد شد. یعنی وقتی ثابت شد خدا رب است ولا غیر ولا رب سواه، باید پذیرفت که خدا معبود است و لا معبود سواه. توحید ربوبی مثل توحید

خالقی مثل توحید واجب جزء مسائل فلسفی و عقلی است. اما توحید عبادی جز مسائل کلامی و مانند آن است که خدا معبود است و لا غیر. حالا هر اندازه که توحید ربوبی قوی بود، توحید عبادی هم قوی است. هر اندازه که توحید ربوبی ضعیف بود، توحید عبادی هم ضعیف است و ضعیف‌ترین مرحله‌اش همان مسئلهٔ ریاست که شرک خفی است. چون خدا رب العالمین است، بنابراین حمد از آن اوست. هر ربی محمود است، خدا رب است و رب محمود است پس خدا محمود است. *«الحمد لله رب العالمین»*(۵).

اوصاف خدای سبحان در قرآن

تمام این توصیف‌هایی که در قرآن کریم هست خدای سبحان وصف به نفس، خدای سبحان خودش را با این اوصاف متصف کرده است. آنگاه به انسانها آموخت که خدا را با این اوصاف متصف کنند. لذا در جوامع روایی ما هم آمده است که «لا یوصَفُ الا بما وصف به نفسه»(۶) شما خدا را توصیف نکنید مگر به آن چیزی که خودش خود را به آن توصیف کرد. ادب توصیف را قرآن به ما آموخت که ما چگونه خدا را توصیف کنیم. لذا کلام خداست خدا به ما آموخت که ما چگونه او را حمد کنیم، خدا به ما آموخت که ما چگونه او را تسبیح و تهلیل و تکبیر کنیم. این اصل کلی است. هر که مالک مدبر بود محمود است منتها غیر از خدا، کس دیگری نیست پس غیر از خدا هم ثابت می‌کند که حمد مال خداست، هم ثابت می‌کند که حمد برای غیر خدا نیست. کسی خدای سبحان را توصیف نمی‌کند مگر اینکه به اوصافی که خودش خودش را توصیف کرده است. به ما هم فرمودند که «لا یُوصَفُ الا بما وصف به نفسه»(۷)

جز بندگان مخلص احدی حق توصیف خدای سبحان ندارد

فقط در مسئلهٔ مخلصین، آنها مستثنایند که در حقیقت مخلصین جز از راه وحی و الهام الهی سخنی ندارند. *«سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین»*(۸) احدی حق توصیف ندارد مگر بندگان مخلص چون بندگان مخلص به جایی می‌رسند که سخن اینها سخن خداست. جز به وحی الهی سخنی ندارند.

«الرحمن الرحیم» بیانگر محمود بودن ربوبیت خدای سبحان

منتها برای اثبات اینکه این ربوبیت، یک ربوبیت محموده است صفات جمالیه بعدی را یاد می‌کند به نام *«الرحمن الرحیم»*(۹). این *«الرحمن الرحیم»*(۱۰) برای آن است که این ربوبیت، ربوبیتی است شایستهٔ تحمید. چرا؟ چون ممکن است یک مالک و یک مدبر گاهی عالمانه و گاهی جاهلانه، گاهی عادلانه و گاهی ظالمانه، مملوک و آنچه در تحت تدبیر اوست اداره کند. آن ربوبیت، ربوبیت محموده نیست. ربوبیت حسنه نیست.

ربوبیت ممدوح و مذموم

ربوبیتی، ربوبیت حسنه است که با علم و عدل همراه باشد. اما ربوبیتی که با جهل و ستم همراه است، ربوبیت حسنه و محموده نیست. برای اثبات اینکه این ربوبیت، ربوبیت حسنه و محموده است، این دو صفت که از صفات جمالیه خدای سبحان است یاد می‌کند. می‌فرماید کدام رب العالمین؟ کدام الهی که رب العالمین است؟ آن الهی که رب العالمین است که الرحمن است. گاهی با لسان نفی آن نقص را برطرف می‌کند، مثل آیاتی که می‌فرماید: *«و لا یظلم ربک احداً»*(۱۱) یا *«و ما ربک بظلام للعبید»*(۱۲)، این لسان، لسان سلب است به عنوان صفات سلبیه با لسان سلبی بیان می‌شود که خدا ظالم نیست. *«و ما ربک بظلام للعبید»*(۱۳)، *«أن الله لیس بظلام للعبید»*(۱۴)، *«و لا یظلم ربک احداً»*(۱۵) و مانند آن. گاهی با لسان اثبات بیان می‌شود که این رب العالمین،

رحمان است. روی رحمت مطلقه تدبیر می‌کند. چون روی رحمت مطلقه تدبیر می‌کند و در ربوبیت او هم ستم نیست، پس ربوبیت او، ربوبیت حسنه است و ربوبیت محموده. «الحمد لله رب العالمین» (۱۶) چون ربوبیت او روی رحمانیت اوست. گاهی با لسان اثبات، گاهی هم با لسان نفی. منتها وقتی با لسان نفی بیان می‌شود، می‌فرماید به اینکه: «و ما ربک بظلام للعبید» این ظلامی که مسلوب است، گفته شد خدا ظلام نیست، نه یعنی خدا پر ستم نیست، مثلاً پر ستمی را خدا سلب می‌کند. که منافات ندارد که معاذ الله ستم کم داشته باشد اینچنین نیست. بلکه ستم کم خدا او را ظلام می‌کند چون اگر او بخواهد به هر ذره‌ای از ذرات عالم ستم بکند همه فرو می‌ریزند. چون اگر یک چیزی را از جای خود بردارند به یک گوشه ستم بشود، سراسر جهان منظم و چیده شده آسیب می‌بیند. چون گفتند عالم همانند حلقات عدد منظم چیده شده است که اگر شما بخواهید این سلسلهٔ اعداد را یکی را از سر جایش بر دارید، بی منظمی در سراسر عالم مشهود می‌شود. این است که ستم کم از کسی که کل جهان را دارد اداره می‌کند، مساوی است با ستم زیاد. کم او زیاد است. لذا این کم در برابر زیاد نیست. و اگر کم هم ستم بکند می‌شود ظلام. لذا بالقول المطلق گاهی * «و لا یظلم ربک احدا» (۱۷) مطرح است. گاهی * «و ما ربک بظلام للعبید» (۱۸) مطرح است. پس ربوبیت خدای سبحان با ظلم نیست. ربوبیت خدای سبحان روی رحمانیت است و ربوبیتی که روی رحمانیت باشد، ربوبیت محموده است پس خدا محمود است الحمد لله. گرچه فعال هم به معنای نسبت می‌آید مثل بنا و بزاز. هم به معنای شغل می‌آید مثل بنا و بزاز هم به معنای زیادی می‌آید مثل علام. اما خود ماده نشان می‌دهد که اینجا صفت است نه شغل. چون شغل کسی نمی‌تواند ظلام باشد که. بقال و بزاز اگر نسبت است برای این است که شغل و پیشه در آنجا راه دارد. اما در مسألهٔ کذاب، نمی‌شود گفت کذاب صیغهٔ نسبت است صیغهٔ مبالغه نیست. چون کذب که نمی‌تواند شغل

بشود اما بقل فروشی و خبز فروشی می‌تواند شغل باشد لذا خباز به معنای نسبت است یعنی کارش این است، بقال کارش این است که بقل می‌فروشد او هم خبز می‌فروشد. اما نمی‌شود گفت کذاب صیغهٔ نسبت است و شغلش کذب است. یا ظلام شغلش ظلم است. اینها مبالغه است. منتها آن اجمال است و این تفصیل. چون الله جامع جمیع کمالات است. این کمالات را بطور گسترده بیان نکرده‌اند. اما ربوبیت که یک کمال تفصیلیست، می‌تواند حد وسط جدا قرار بگیرد. الرحمن هم اینچنین است آن اجمال و تفصیل‌اند. منتها ربوبیت و تدبیر اگر عالمانه و عادلانه باشد ربوبیت حسنه و محموده است. خدای سبحان اثبات کرده است که این ربوبیت، ربوبیت عالمانه و عادلانه است زیرا هم صفات سلب را نفی کرده است، فرمود: «و لا یظلم ربک احدا»*(۱۹)، «و ما ربک بظلام للعبید»*(۲۰) و هم صفات کمال را اثبات کرده است فرمود: «الرحمن الرحیم»*(۲۱). پس ربوبیتی است آمیخته با رحمت. و ربوبیتی که آمیخته با رحمت باشد، ربوبیت محموده است. از این جهت حمد مال خدای سبحان است. الحمد لله یک دلیل چون الله است رب العالمین می‌تواند حد وسط دوم قرار بگیرد، دو دلیل. الرحمن به نوبه خود سه دلیل. الرحیم به نوبه خود چهار دلیل اینها همه می‌توانند حد وسط قرار بگیرند برای محمود بودن خدای سبحان.

شخصی سؤال می‌پرسد

جواب: نه، معنای ربوبیت وصف دیگری است برای او. خدای سبحان که عالمین را دارد می‌پروراند تدبیر عالم روی رحمت مطلقه است. ستم و غضب و مانند آن در ربوبیت نیست نظیر دیگر ارباب نیست. «ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار»*(۲۲) یا «انا ربکم الاعلی»*(۲۳) یا «انه ربی»*(۲۴) و امثال ذلک. آن ربوبیتها، ربوبیت مذمومه است و ممدوحه نیست. این ربوبیت، ربوبیت ممدوحه است و برای اینکه «الرحمن الرحیم»*(۲۵) است خود ربوبیت، می‌شود دو جور باشد؛ یا

محموده یا مذمومه. چون سخن از ربوبیت خداست و او رب العالمین است و همه را می‌پروراند هم مسائل فرشتگان، عالم سموات، عالم ارضین قبل از دنیا و دنیا و برزخ و قیامت لذا باید کل این عوالم را تشریح کند. عالمین که فرمود، چون عالمین جمع عالم است، همه نشئات هستی را شامل می‌شود. چیزی به عنوان نشأه هستی وجود ندارد که در تحت ربوبیت الله نباشد.

نقش یاد معاد در هدایت و تربیت

پس خدا رب العالمین است بالقول المطلق و چون قرآن برای هدایت انسان است و تربیت انسان است، مهمترین عاملی که انسان را هدایت می‌کند، مسأله معاد است. زیرا اگر کسی مسئولیت را هم فراموش بکند، اگر مسئولیت را فراموش بکند و روز حساب را هم فراموش بکند، اعتقاد به اینکه خدایی هست و اعتقاد به اینکه خدا هم این عالم را می‌پروراند و رب است باز هم سودی ندارد. اگر معتقد بود در برابر همه کارهایش مسئول است و روزی باید در برابر همه کارهایش احضار بشود، آن است که در تهذیب و تزکیه او مؤثر است. لذا در تدبیر انسانی و تربیب انسانی و رب بودن انسان، مسأله قیامت مطرح است. چون خدای رب العالمین است قیامت دارد، اگر قیامت نمی‌داشت معنایش این بود که مدبر انسان نیست. انسان را به چی می‌پروراند؟ انسان را مثل یک درخت است که پروراند او را نمو بدهد انسان را مثل حیوان می‌پروراند؟ یا انسان را تنتقلون من دار الی دار، از عالمی به یک عالمی می‌پروراند؟ تا به هدف نهایی برسد. انسان را به چی می‌پروراند؟ پرورش انسان، ربوبیت انسان بدون معاد ممکن نیست. یعنی اگر انسان با مرگ از بین برود و نابود بشود که به مقصد نمی‌رسد. اگر معادی نباشد و اگر حساب و کتابی نباشد اگر هدفی نباشد تدبیر انسان و پرورش انسان به چی خواهد بود؟ خدای سبحان که رب العالمین است، سموات و ارض را می‌پروراند زمین را می‌پروراند اما انسان را چگونه می‌پروراند؟ انسان مثل یک حیوان یا یک درخت است که چند صباحی سبز و خرم بشود

بعد پژمرده و خشک بشود و دیگر هیچ؟ یا انسان یک موجود نامتناهی است که بالاخره این مراحل را یکی پس از دیگری باید پشت سر بگذارد و طی کند؟ لذا در تدبیر انسان که مهمترین بخش تربیت انسانی است مسألهٔ قیامت را مطرح می‌کند. می‌فرماید: «مالک يوم الدين» (۲۶) همین مالک يوم الدين بودن خدای سبحان هم دلیل دیگری است بر محمود بودن او. اوست که روز قیامت را مطرح می‌کند. خدا را شکر می‌کنیم که قیامتی دارد خدا را شکر می‌کنیم که ما را رها نگذاشت. خدا را شکر می‌کنیم که در برابر کارهای خیر ما به ما پاداش می‌دهد. خدا را شکر می‌کنیم که قیامتی دارد ما به ترس از قیامت تن به خیلی از تباهی و آلودگی نمی‌دهیم. اگر قیامتی نبود انسان درنده بود و قرآن کریم وقتی دلیل تباهی مجرمین را ذکر می‌کند، می‌فرماید دلیلش این است که اینها قیامت را فراموش کردند. * «لهم عذاب شدید بما نسوا يوم الحساب» * (۲۷) چون قیامت را از یاد بردند دست به تباهی زدند. ممکن نیست کسی به یاد قیامت باشد و گناه بکند و اگر خدای سبحان رب است مدبر است و مربی است و تدبیر انسان جز از راه قیامت ممکن نیست لذا در این بخشی که حمد خدا را با این ادله اثبات می‌کنند، یکی از بهترین حدود وسطی برای اثبات محمود بودن خدا مسألهٔ قیامت است. لذا فرمود: «مالک يوم الدين» (۲۸). چون خدا مالک روز جزاست. حالا بحثهایی در کلمهٔ شریف مالک هست که مالک هست یا ملک هست و این جمله‌ها را ملاحظه می‌فرمایید.

حدیثی به مناسبت هفتهٔ وحدت

در پایان بحث به مناسبت هفتهٔ وحدت این حدیث شریف را از حضرت امیر (سلام الله علیه) بخوانیم و مرخص بشویم.

کوتاهترین نامه‌ای که در نهج البلاغه هست نامه‌ای است که برای ابی موسیٰ اشعری نوشته است قبل از مسألهٔ کلمات قصار این نامه است.

در آن نامه فرمودند به اینکه «فان الناس قد تغير كثير منهم عن كثير من حظهم فمالوا مع الدنيا و نطقوا بالهوى» (۲۹) حضرت در بسیاری از خطب یا نامه‌ها تحلیل می‌کند که مردم اکثریشان به طرف دنیا مایلند. در یکی از خطب می‌فرماید به اینکه عده‌ای با خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درگیر بودند یک رقم مهمی از منافقین می‌فرماید به اینکه در جریان جنگ احد یک سوم از اینها برگشتند. ما که عازم بودیم برای جبهه یک سوم از اینها در مقدمات جنگ احد برگشتند. اینها همان منافقینی بودند که از هیچ کارشکنی، اینها دریغ نمی‌کردند. و هر تهمت‌ی هم که بود به حضرت می‌زدند. هر جا کارشکنی لازم بود دریغ نمی‌کردند. وقتی حضرت رحلت کرد و دیگران روی کار آمدند همه این کارشکنی‌ها تمام شد. آنگاه استدلال حضرت با یک تحلیلی که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) از بیان حضرت دارند این است که حضرت می‌فرمایند به اینکه این گروه فراوان منافقین، یکی از این سه احتمال را باید بدهیم اینها که با پیامبر نمی‌ساختند و درگیری ایجاد می‌کردند و تهمت می‌زدند یا باید بگوییم همزمان رحلت رسول خدا اینها همه یکدفعه مردند، اینکه که بر خلاف تاریخ است یا باید بگوییم اینها همه مثل سلمان و ابوذر شدند و توبه کردند و آدم صالح و خوب شدند و دیگر کار شکنی نکردند اینهم نیست که یا ساختند با دستگاه. «الناس مع الملوک و الدنيا» (۳۰).

این سخن را از حضرت در یکی از خطبه‌ها تحلیل می‌کند. می‌فرماید این کارشکنی منافقین که در زمان حضرت بود بعد از رحلت حضرت دیگر سخن از این کار شکنی‌ها نبود، برای این بود که «الناس مع الملوک و الدنيا» (۳۱). نوعاً گرایش با دنیا دارند. اینکه احیاناً گفته شد «الناس علی دین ملوکهم» (۳۲) مضمونش در آن خطبه مبارکه حضرت امیر (سلام الله علیه) است اما با این تحلیلی که کرده است، فرمود اینها که با پیامبر نساختند و کار شکنی می‌کردند بعداً خاموش شدند و ساکت شدند برای اینکه ساختند، اما مع ذلک در این نامه چنین مرقوم می‌فرماید، می‌فرماید به اینکه «و أنا

أداوی منهم قرحاً أخاف أن يكون علقاً» (۳۳) من این بیمارها را، این مجروحین را اینهایی که خلاصه بیماریهای نفاق و مانند آن دارند اینها را معالجه می‌کنم ولی می‌ترسم این کار به آن نیش زدن برسد که خون فراوانی از اینها بریزد خلاصه، آنگاه این جمله را فرمود: فرمود «و لیس رجلٌ فاعلم» (۳۴) فرمود بدان «و لیس رجلٌ فاعلم أحرص علی جماعهٔ امهٔ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و أفتها منی» (۳۵) گرچه اینها نسبت به من ستم کرده‌اند ولی هیچ احدی به اندازهٔ من مردم را به وحدت دعوت نمی‌کند. آن مقداری که من مایلیم مسلمین متحد باشند، احدی مثل من نیست چون من می‌دانم خطر تفرق چیست. فرمود: «و لیس رجلٌ فاعلم» (۳۶) (به ابی موسی می‌گوید) فرمود: «و لیس رجلٌ فاعلم احرص علی جماعهٔ» (۳۷) حریص‌تر بر اتحاد مسلمین از من نمی‌یابید. چون من از همهٔ مقاماتم گذشتم. هر جا هم که لازم بود کمک کردم. الان اگر ما این نظام را متشکل نکنیم، خدایی ناکرده اختلاف رخنه کند، چیزی از قرآن و اسلام نمی‌ماند. فرمود: هیچ فردی در بین امت پیامبر از من بیشتر به وحدت علاقه‌مندتر نیست. برای اینکه ما نشان دادیم، از حقمان گذشتیم. فرمود: «و لیس رجلٌ فاعلم احرص علی جماعهٔ امهٔ محمد (علیه آلاف التحیه و الثناء) و أفتها منی» (۳۸) این کاری هم که من می‌کنم که احدی به اندازهٔ من مسلمین را به اتحاد دعوت نمی‌کند برای این است ؛ «ابتغی بذلک حسن الثواب و کرم المعاد» (۳۹) من امیدوارم خدای سبحان ثواب خوبی به من مرحمت کند و در آن بازگشتگاه که به خدا برمی‌گردیم، خدا با ما کریمانه برخورد کند. «و سأفی بالذی و أیت علی نفسی» (۴۰). امیدوارم با این تعهدی که کردم با این پیمانی که بستم وفادار باشم کاری نکنم که در بین صفوف مسلمین خدایی ناکرده اختلاف ایجاد بشود آنگاه به ابوموسی تهدید می‌کند که اگر تو وضعت برگشت من آن کسی نیستم که در برابر باطل آرام بگیرم.

«و الحمد لله رب العالمين»

پاورقی‌ها:

(۱) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٓ ۱.

(۲) سورہ ٓ لقمان، آیہ ٓ ۲۵.

(۳) سورہ ٓ طہ، آیہ ٓ ۵۰.

(۴) سورہ ٓ طہ، آیہ ٓ ۵۰.

(۵) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٓ ۱.

(۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۷.

(۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۷.

(۸) سورہ ٓ صافات، آیات ۱۵۹ - ۱۶۰.

(۹) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٓ ۳.

(۱۰) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٓ ۳.

(۱۱) سورہ ٓ کہف، آیہ ٓ ۴۹.

(۱۲) سورہ ٓ فصلت، آیہ ٓ ۴۶.

(۱۳) سورہ ٓ فصلت، آیہ ٓ ۴۶.

(۱۴) سورہ ٓ آل عمران، آیہ ٓ ۱۸۲.

(۱۵) سورہ ٓ کہف، آیہ ٓ ۴۹.

(۱۶) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٓ ۲.

- (١٧) سورة ُ كهف، آيه ٤٩.
- (١٨) سورة ُ فصلت، آيه ٤٦.
- (١٩) سورة ُ كهف، آيه ٤٩.
- (٢٠) سورة ُ فصلت، آيه ٤٦.
- (٢١) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٣.
- (٢٢) سورة ُ يوسف، آيه ٣٩.
- (٢٣) سورة ُ نازعات، آيه ٢٤.
- (٢٤) سورة ُ يوسف، آيه ٢٣.
- (٢٥) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٢.
- (٢٦) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٤.
- (٢٧) سورة ُ ص، آيه ٢٦.
- (٢٨) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٤.
- (٢٩) نهج البلاغه، نامه ٧٨.
- (٣٠) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.
- (٣١) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.
- (٣٢) كشف الغمّة، ج ٢، ص ٢١.
- (٣٣) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.
- (٣٤) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.
- (٣٥) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

(٣٦) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

(٣٧) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

(٣٨) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

(٣٩) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

(٤٠) نهج البلاغه، خطبه ٢١٠.

عكس

RSS ||